

تو از پشت کوچه های تاریک تردید می گذری

به سوی روشنی با همان لباس های همیشگی ات نگاه همیشگی ات لبخند همیشگی ات

بدون فانوس و بدون ساعت، از خمیازه های خسته انتظار می گذری

با جدول حل کلمات گریخته «افسون راز گل سرخ» تو از پشت پلک های شب تا روشنای یک نگاه

«طاق نصرت» مهتاب می زنی

و مشق عروسک ها را در آغوش کودکان عشق

خط می زنی با همان دست های نواز شکر همیشگی ات و با نوازش همیشگی دست هایت

تو! با چتری از باران روی گل ها

می نشینی و برای خاک: منظومه های خیس دفتر طراوت را

تلاوت می کنی با همان طراوت همیشگی ات

و با همان تلاوت همیشگی ات تو، حرف، حرف

پشت سر قلم راه می آفتی و کلمه می شوی

و کلمه کلمه، دنیا و دنیا، دنیا

حرف درست مثل خودت

با همان حرف های عزیز همیشگی ات مهدی ربیعی

تقدیر مشکوک

با کورسوی فانوسی دور به قصد فریب کسان خویش در جاده ی غبار گرفته ی تقدیرهای

مصنوعی خدایان پرهیز را

تصویر می کنند از آسمان مشکوک منور

کهنکشانان را برای ایشان می آورند و بی حقیقتی از شب

بر آسان ترین گذرگاه ها چهل چراغ می آویزند

اینان با هزار معجزه در تاریک ترین شب ها

در گهواره های یقین مشکوک ترین ایشان را

بدرود می کنند و شب

در اطمینان خوف انگیز تقدیرشان خاموش می شود.

احمد نجابتی

این شماره:

مهدی زارع



گفت و گو با مهدی زارع

چطور رشته ی مکانیک را انتخاب کردید؟

ما همیشه در تصمیم گیری هامان تحت تاثیر یک جبر درونی به نام علاقه و یک جبر بیرونی به عنوان پیامد عملکرد خودمان و جامعه مان قرار داریم. وقتی نتوانی در دانشگاه دولتی قبول بشوی مجبوری در دانشگاه آزاد تحصیل کنی و وقتی میان آن همه رشته فقط به مهندسی مکانیک علاقه مند باشی می شوی دانشجوی مهندسی مکانیک در دانشگاه آزاد.

از ادبیات داخلی می آموزید یا خارجی؟

اگر هدف از آموزش تحت تاثیر بودن

است تلاش کرده ام از هیچکدام تاثیرپذیر نباشم اما اگر هدفتان شیوه نگاه به مسائل است برایم فرقی نمی کند متنی که می خوانم نوشته یک ایرانی باشد یا یک خارجی. به نظر من وقتی متنی را بررسی می کنیم باید نام شاعر یا نویسنده را فراموش کنیم تا به واقعیت یعنی مفهومی که متن برایش نوشته شده برسیم. ارزش هر نوشته به جمله ایست که نامش را مفهوم می گذاریم و هیچ ارتباطی به ملیت ندارد.

برای پرداختن به شعر به چه امکاناتی احتیاج هست؟

برای پرداختن به شعر باید شاعر بود. وقتی شاعر باشی حداقل امکانات برای شعر گفتن کافی است. اما مثلاً فرض کنید زبان ابداع نمی شد و شما شاعر بودید مگر می توانستید شعر بگویید؟ برای یک شاعر شعر گفتن امکانات خاصی نمی خواهد ولی برای پرورش یک شاعر به امکانات طولانی است. شاید یک مثال چیز بدی نباشد. مثلاً برای بافتن تنها به یک بافنده، یک میل بافتنی و نخ بافتنی نیاز داریم. اما چیز نخ بافتنی و میل بافتنی به یک عالمه چیز دیگر نیازمندیم که البته آنها را افراد دیگر تأمین می کنند ولی برای تربیت شخص بافنده هم امکانات زیادی لازم است حالا شما جای شاعر و بافنده را با هم عوض کنید.

رابطه مردم با ادبیات عادلانه است؟

نگاهی به آمار مطالعه در ایران بیندازیم؛ فکر می کنید تنها چند دقیقه مطالعه آن هم اگر بیشترش روزنامه باشد رابطه عادلانه ای با ادبیات است.

متأسفانه مردم عادی ادبیات را یا دیوان حافظ و امثالش می دانند یا ترانه هایی که در شبانه روز بارها به موسیقیش گوش می دهند.

وضعیت شعر را چطور می بینید؟

اگر شاعران را از ناظران به معنی افرادی که تنها کلمات را کنار هم منظم می کنند جدا کنیم بی شک وضع شعر عالی است؛ ولی مگر می شود، در این دکان همیشه باید درهم بخری. وقتی افراد نام آشنایمان شعری می گویند که دیگر تنها شده فرم، و از اندیشه هیچ بهره ای نبرده نباید از پیروانشان انتظاری بیشتر از آنها داشت پس وضع شعر خوب نیست که هیچ وخیم هم هست. راستش را بخواهید خیلی ها در تدارک مراسم سوم و هفتم جناب شعرند.

حرف آخر.

افراد کوچک به دلایل بزرگی برای زندگی نیاز دارند. وظیفه متفکران که شاعران و نویسندگان هم باید خودشان را در این خیل بدانند معرفی این دلایل بزرگ است.

چند شعر از مهدی زارع

گل های مصنوعی

عطرهای مصنوعی

زندگی ها

و همان وقت ها

قلب های مصنوعی

هنوز که هنوز است

جنون

طبیعی ترین اتفاق ممکن است

□

شبیبه آسیاب پیر

در کرانه جریان

گیج می خوریم

و هر روز

نان گندم

لباس مرتب

و در برابر مردم

حال هر که می خواهد باشد

مؤدب

شاید فراموشمان شده

هنوز چند دندان نیش

برایمان باقی مانده.

□

همه گفتند:

رهن و اجاره

خاطره من دیشب را هم کنار

خیابان گذرانند.

□

از صبح تا شب عینک دودی

از شب تا صبح رویای ستاره های دور

باورم شده

بال هم اگر بود

برای آدم ها

پرواز واژه ای در قفس بود.

